

خود را در مقابل پنج هزار و یا يك تومان می‌دهد بمأمور حکومت .

چه سبب دارد و قتیکه می‌آیند دختر سه ساله را از آغوش مادرش جدا کنند مادر التماس و گریه میکند اینقدر مهلت بدهید که طفل خواب برود در حالت خواب او را پیرید آیا این پدر و مادر طفل خود را نمیخواهند یا سببی دیگر دارد چه شده است که زندهای دهاتی برای حفظ اولاد خود با یلنک و کرگ طرف شده‌اند و با شیر و بیر جنگیده وغالب آمده‌اند ولی در مقام دادن يك تومان و یا نژده هزار بمأموردیوان راضی میشود دخترش را بکنیزی بدهد که بولایات خارجه ببرند و مانند حیوانات بفروشند و اگر پول ندارند پس این دو کرور مال التجاره که وارد کرمان میشود بکیسه کسی می‌رود با اینکه مال التجاره را همین بیچاره پدر و مادر بعمل آورده اند کتیرا را آنها در بیابان جمع میکنند ، حنا را رعیت زراعت میکند ، قالی را زنها نساجی میکنند الخ .

دیگر آنکه رعیت که از اول سال تا آخر سال زحمت میکشد گندم زراعت میکند چه علت دارد که خود و عیالش باید نان جو و ارزن و ذرّه بخورد . آیا این از گندم و نان آن بدش می‌آید . دیگر آنکه اگر کسی بکرمان برود و در دهات کرمان گردش بکند می‌بیند اطفال کرمان و زن و مردشان را که چشمهای آنها بگودی فرو رفته است و کمرهای آنان از بار ستم خم شده و استخوانهای اضلاع شان بطوری بیرون آمده که بخوبی شرده میشود .

شاید در ایتمقام خواننده تاریخ گمان کند که نگارنده اغراق نوشته است و یا اهل کرمان مردمانی بیکار و بی‌عاریند که مشغول کسب نمیشوند از احتمال دویم جواب میدهم اطفال کسبه کرمان قبل از طلوع صبح صادق میروند سر کار و شغل خویش دو ساعت از شب گذشته از کارخانه مراجعت میکنند بخانه خود این بیچارهها آفتاب را نمیبینند مگر در عصرهای روز جمعه که تعطیل شان است . فاما فقر و گرسنگی آنها از وضع بشره و صورت آنها معلوم است آنهائی که مشغول زراعت و بیابان کردی میباشند هم میاه و سوخته ، آنهائیکه در کارخانه‌ها کار میکنند زرد و پوسیده‌اند

به مأموریت مفاخر الملك که رئیس تجارت بود در اینموقع حاج محمد اسمعیل منازه بملاحظه نوعیت توسط نموده و رفع شروصنمه از او کرد یعنی ضمانت کرد که آقا میرزا محمود در هیچ جمعی پا نگذارد .

(بنده نگارنده را هم با آنکه مرحوم نظام السلطنه و جناب حشمت الدوله از من توسط کرده و دستخط عفو خصوصی صادر نمودند ، برای همین انجمن مخفی که جناب آقا میرزا محمود را مقصر کرد ما خود داشته لیکن از آنجائیکه عدو شود سبب خیرا گر خدا خواهد شیخ حسن سنگلجی به محمد علی میرزا گفت ناظم الاسلام در کو کب درّی نوشته است (امام موهوم بدرد نمیخورد) و این عبارت کفر است باید او را باینجهت بقتل رسانید محمد علی میرزا هم مستمسک کرد این عبارت موهوم را ، نگارنده در جواب آنها گفت اگر این عبارت در کو کب درّی باشد خون من هدر است لذا حکم شد که روزنامه کو کب درّی را از اول تا باخر بخوانند سه شبانه روز شیخ مزبور با ملا محمد آملی و اجزاء حاج شیخ فضل الله در مقام فحص بر آمده چیزی ندیدند شیخ الممالک قمی با آنها گفته بود این عبارت در روزنامه کلید سعادت است نه کو کب درّی و نویسنده

اینکه بعضی از علماء جغرافی نوشته اند کرمان گرمسیر است اشتباه بزرگی کرده اند و از صورت و اندام اهالی کرمان این حکم را کرده اند و الا کرمان زمستانش مثل طهران سرد و یخ فراوان میگیرند و برف بسیار میبارد. علت سیاه چردگی اهالیش همان فقر و فاقه است که استطاعت خوردن اغذیه لذیذ و میوه جات و دسومات برای آنها باقی نمانده است. پس چه میشود مال التجارة آنها و زراعت آنها و حاصل دست رنج آنها همان وضع سلوک حکومت همان وضع حرکت حضرت والا باز خواننده تاریخ نگویید حرکت و حال حضرت والا چه ربطی بکرمان دارد زیرا که جواب میدهم وقتی که پسر شاه آن طوور سلوک نماید و رعیت را غارت خواهد سایرین بطریق اولی خواهند خورد خون رعیت را.

دیگر آنکه وقتی رعیت فارس و ایل بهارلو و یا لشنی را غارت کردند و آنچه داشتند از دستشان گرفتند البته آنها هم حمله بکرمان میآوردند و تا پشت دروازه کرمان را بنهب و غارت میرند. بالاخره حاصل دسترنج رعیت و بهای اولادشان در طهران که پایتخت است جمع میشود در یکشب قصر قیصر را بیک رقاص مطرب می بخشند و یا چهارده کرور انعام یک نفر سید و بالاخره خرج سفر فرنگ و خانمهای آنجا خواهد شد.

این است که بارها گفته ام و بار دیگر میگویم که اهالی پایتخت و اهنیه آن هیچ وقت راضی بعدالت و مشروطیت نخواهند شد این است که حاکم مشروطه خواه بفارس میفرستند همان اعمال استبدادیه از او صادر میشود.

پسر شاه زاده . . . محالست راضی بعدالت بشود پسر . . . وزیر . . . ممکن نیست معارف ایرانرا تکمیل نماید. کسیکه سالها خون رعیت را خورده و اعصاب و عروقش با آن خون پرورش یافته محالست راضی بعدالت و تجدد بشود.

کسیکه مثل گوسفند در زمان استبداد در فارس و کرمان آدم کشته است محالست راضی شود

و مدیر آن شخص افغانی است که در مقام اجتهاد در اصول دین میگوید خدا و رسول و ولی را باید از روی دلیل و یقین بشناسند نه از طریق وهم «کلنا میزنمونه باوها کم فیهو مخلوق مردود البکم» بهر جهت چون دیدند مستمسکی ندارد جز ورود با اجتماعات و مجامع لذا پس از گرفتن التزام و توسط بعضی از تقصیر گذشتند).

مجملاً ضمانت و توسط حاج محمد اسمعیل قبول شد مشارالیه از این مهلکه رهائی جست و با مفاخر الملک ظاهر سازی نموده غالب ایام در مجلس محاکمات تجارتی حاضر می شده و با آقامیرزا کریم خان علی آبادی خلف مرحوم میرزا محمد حسین وزیر در محاکمات خیلی بدرد میخوردند و مشروطه خواهان که بچنگال مفاخر الملک می افتادند بتداییر عملیه رفع شر او را از آنها مینمودند. شبها هر دو به کار و مسلک قدیم خود مشغول بودند یعنی هم مسلکان خود را جلب و برای نجات وطن و رفع استبداد و قوت مشروطه و چاره جوئی بود و ما خدمات آقا میرزا کریم خان را در موقع خود شرح داده و انشاء الله خواهد آمد.

باری رفته رفته اجتماعات فراهم و جمعیت هم مسلکان مشارالیه در مدت قلیل بالغ بر هزار نفر گردید

که این بنای عدالت برپا شود، کسیکه خانه های رعیت را خراب کرده است محالست راضی شود که بنای تجدد برپا شود، کسیکه در سالی بصد هزار تومان قانع نبود چگونه بسالی هزار تومان قانع است. شاهزاده که در شب ده هزار تومان خرج اسافل اعضایش میشده است چگونه راضی خواهد شد که در عدالتخانه بشری در مقابل يك بیچاره مظلوم جواب بدهد پس ما باید اصلاح را از فقرا بخواهیم بنای عدالت را فقرا وعامه محکم کنند و با اشخاص عاقل که طالب نام و ننگ باشند و بدانند ده سال دیگر ملت ایران خائن را از خاک بیرون کشیده و آتش خواهند زد و بدانند از اولاد و احفادشان انتقام خواهند کشید و بدانند نام آنها موجب ننگ اخلاف خواهد بود و بترسند که اعمالشان را تاریخ ظاهر خواهد ساخت.

باری (این زمان بگذار تا وقت دیگر) برویم برشته تاریخ خود.

دیگر از وقایع آنکه دریم ماه رجب ۱۳۲۳ پادشاه ایران مظفرالدین شاه وارد سرحد روسیه گردید و پنجشنبه ۱۴ رجب پنج ساعت بغروب مانده وارد بندر آستارا و شب شانزدهم رجب چراغانی و ورود شاه بسرحد ایران اتفاق افتاد در همین روز اول مکتوبیکه بتوسط پست برای عین الدوله صدر اعظم و بعضی رجال دولت آوردند لایحه سابق بود که ذکر شد و قریب بهمان مضمون چند پاکت هم بتوسط سایر رجال دولت بعین الدوله داده شد لیکن هیچیک را حضور شاه نرسانیدند جز یکی از اجزاء انجمن که در دربار مرتبتی عالی داشت که یکی از پاکت را که حاوی لایحه مزبور بود در خلوت بشاه رسانید از این جهت در هفتم شعبان که سلام عید بود اعلیحضرت پادشاه به نظام الملک فرمود باید دیوانخانه عدلیه منظم گردد و قانون عدلیه مثل عدالتخانه های خارجه مجری گردد و نیز باجزاء خلوت فرمود اگر دولت ایران مانند سایر دول مشروطه گردد هم من آسوده و راحت خواهم گردید و هم رعیت. امیر بهادر جنک حاضر بود و عرض کرد اگر شاه این فرمایش را یکدفعه دیگر بفرماید من شکم

که چهارصد نفر از وجوه علماء و تجار و کسبه معاهد و متفق الرأی شدند که در ۲ ذی الحجه ۱۳۲۶ بدون نقطه و دو مکان تحصن بجویند و حقوق ملت را تقاضا نمایند حزب دولتیها خبردار شده عزم کردند که جناب صدر العلماء را تلف و یا بطرفی منفی و مبعود دارند لذا مقصود را پیش انداخته در ۲۷ ذی القعدة دوپست و پنجاه نفر به سفارتخانه عثمانی و یکصد و پنجاه نفر بزایوه مقدسه حضرت عبدالعظیم متحصن و پناهنده شدند که در تاریخ بیداری مشروحاً اعمال و افعال همگی آنها مذکور اگر چه صدمات و زحمات فوق الطاقه بر متحصنین وارد آوردند از قتل و تنغیف و بستن آب و نان بروی آنان و شبها به قتل آنان اقدام نمودن لیکن به حدی این تحصن مفید افتاد که ما فوق آن متصور نیست کمر محمد علی میرزا را این تحصن شکست آذربایجانیه را این تحصن قوت داد بلکه نجات اهالی ایرانرا این تحصن بیدار کرد سیه دار و سردار اسعد را این تحصن بطهران آورد.

بجمله نجات ایران را این تحصن باعث شد بچه بسیار از نکات سیاسی و بولتیکی در تحت این کلمه تحصن مستتر است.

بعضی از سیاسیون واقف به بولتیک روس و انگلیس و آلمان و عثمانی میگویند خدمات جنابان

خود را پاره کرده و خود را میکشم .

باین جهت شاه مظلوم ساکت گردید . از قرار مذکور یکی از حاضرین این شعر را خوانده بود :

شاه ترکان سخن مدعیان میشوند شرمی از مظلومه خون سیاوشش باد

اعلیحضرت در جواب فرمود ساکت باش عینالدوله ترا نفی خواهد نمود امیدوارم که بتوجهات

امام زمان عجلالله فرجه مقاصد قلبیه من در اجراء قانون اسلام بزودی ظاهر و آشکار گردد .

بعضی گویند خواننده شعر مزبور امیرخان سردار و بعضی برآند نظامالسلطان بود اگرچه

ممکن است در وقت این فرمایش را فرموده و این شعر را شنیده باشد شاید همین شعر باعث شد

که پس از مدتی هر دو مغضوب صدر اعظم شدند چه نظامالسلطان منفی و مبتد از دربار گردید

چنانچه در تاریخ خواهد آمد امیرخان سردار هم با آن خدماتیکه در قیاب شاه در نظم شهر نمود

بحدتی مورد بی لطفی عمویش گردید که اجر خدشاتش را ندادند بلکه چند ماهی بیجانہ رسیدگی باملاکش

از طهران خارج گردید .

شروع بانقلاب

واقعه کرمان در سال ۱۳۲۳ - از محرم که بدو سال شمسی و قمری بود در اینسال

حکومت کرمان باشاهزاده رکنالدوله بود بواسطه علل چندضعفی درقوایحکومت پدید آمد - نخست

ازاول ورودش که ربیع الاول ۱۳۲۲ بود باهیچیک از طبقات مردم کرمان آمیزش نکرد و بر سبک

شاهزاده گان بزرگ قدیم سلوک مینمود و همواره تنها در اطاق مینشست و جز معدودی از علما را

نمی نشانید و در سخن گفتن اقتصار مینمود و بیکاریش هر چند روز با کسی بود دویم سخت گیری

اجزاء صندوق بود که اقساط مالیات را در وقت معین بصندوق برسانند سوء سلوک و تکبر رکنالدوله

و عدم اعتبار و اطمینان نوکرهای او سبب جسارت و سخت گیری رئیس صندوق شد که مکرر خفتها

صدرالعلماء و امام جمعه باسلام و ایران بیش از همه است چه این دونفر و آنانیکه بسفارتخانه عثمانی پناهنده

شدند اولاً يك اتحاد اسلامی را باعث شدند که سالها عقلاً منتظر آن بودند و ثانیاً جلب نمودند يك قوه

بزرگ و يك رقیب سیاسی را بطرف ایران بفرجهت فواید و منافع این دوتحصن را احدی منکر نیست .

چه پس از توپ بستن بمجلس دوامرباعث اعاده مشروطیت گردید . یکی قیام برادران آذربایجانی و دیگر

تحصن بسفارتخانه دولت عثمانی و زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم که این دو سبب شد از برای آنچه بعد

بظهور رسید و سبب این تحصن جناب آقا میرزا محمود و چند نفر از اقران و امثال ایشان بودند که اس اساس

آنها اشخاصی هستند که اسامی آنها از اینقرار است .

صدرالعلماء ، امامزاده ، حاج شیخ عبدالحسین کنی ، آقاسید مهدی طباطبائی ، حاج سیدمحمد

صراف ، حاج علی شالفروش ، حاج ندیم باشی تربتی ، حاج میرزا حسن کاشانی ، آقا میرزا ابوالقاسم

خان ، آقا میرزا محمد ارباب ، حاج وکیل الرعایا همدانی ، آقا میرزا محمود اصفهانی .

زحمات متحصنین سفارتخانه و حل و عقد امور باین جماعت بود و زحمات عمده و مخاطرات یقیناً برای

قوه عامله این کمیسیون که چهار نفر بودند بود .

یاو وارد می آورد - در بدو این سال که محرم و صفر ۱۳۲۳ باشد ، جناب امیرالامراء که یکی از اجزاء رکن الدوله بود متقبل شد که مقرری مالیات را در وقت معلوم و مشخص بصندوق برسانند مشروط بر آنکه رکن الدوله را بهیچ وجه مداخله در کار حکومت از کلی و جزئی نباشد پیمان مؤکد شد . امیرالامراء از طایفه خوانین کرمان و از سلسله ابراهیم خان ظهیرالدوله است .

مشارالیه اقوام و کسان خود را دعوت کرده انجمنی تشکیل داد و شرح ماجری را اظهارداشت بالاخره قرار شد اداره حکومت کرمان کمیانی باشد . چند نفر معین شد از خوانین ابراهیمیه و برای هر یک شغلی معین و جعی مقرر شد مثلاً مختارالملک کلانتری شهر وفلان مبلغ رفعة السلطنه حکومت رفسنجان وفلان مبلغ مستعان الملک را زرند وفلان مبلغ وهکذا وهکذا عمل مالیات معلوم شد و هر یک سهم خود را چیزی نقد داد قسطهای آتیه را ضامن های معتبر داد از تجار مسلمان و زردشتی که بصندوق برسانند . عمل ختم شد و اسباب آسودگی حضرت و الا فراهم آمد خوانین و کیل الملک که عده آنها کمتر است لکن همیشه مشغول خدمات بزرگ دولتی هستند و از جهت منصب پیش مثل عدل السلطنه (سردار نصرت) که از سنه ۱۳۱۰ جلوة الملک و نایب الحکومه و رئیس نظام و سرتیپ توپخانه بلکه هم امور لشکری و کشوری با او است و عمویش ولی خان که اغلب ضابطی بلوکات بزرگ با او است و دستم خان برادر عدل السلطنه به همچنین میرزا حسن خان پسر عدل السلطنه ضابطی دو بلوک را داشت دیدند از این خرمن خوشه نبردند و از این نمک بکلاهی نرسیدند درصدد برآمدند که این شالوده را بهم بزنند از هردری که خواستند داخل شوند ، راه ندیدند حسن اتفاق یا سوء قضاه در این حیص و بیص شیخ شمشیری برینی ظاهر شد این خلقت عجیب و هیکل غریب جوانی بود بسن بیست و پنج الی سی بقدی بلند و عمامه بسیار بزرگ که چپیشه بزرگی بسر انداخته با چشمهای ریز و ریش بغایت کوسه شمشیری حمایل و عصای بلند در دست شباهت صوری او بترکمانها میماند (بحسبه الجاهل مایعلما شیخا علی کرسیه معما) این مرد از طرف خراسان وارد کرمان شد . گاهی از گبر وهنود بدمیگفت و آنها

و آن چهار نفر مستعان الملک و حاج ندیم باشی و آقامیرزا محمود و آقا میرزا ابوالقاسم خان بودند و از کار خسته شدند تا بمقاصد ملیه خود نایل آمدند پس از آنکه محمد علی میرزا از سلطنت خلع شد و مجلس عالی عضد الملک را بنیابت سلطنت منصوب نمودند . جناب آقامیرزا محمود اصفهانی از کار کناره نکرده با عده از هواخواهان ترقی به این خیال افتادند که یک بلای بزرگیکه هم وقت مانع ترقی نوع بشر است و در بین ایرانیان شایع از بین مردم بردارند و این مانع مسئله تریاک بود لذا در مقام منع و تجدید تریاک برآمده و باین تدبیر دوثلث از اهل ایران را که مبتلای این مرض بودند جداً مانع شده نظمیه هم بخوبی این مسئله را تعقیب نمود و نزدیک بود خیال تریاک از سر گرفتاران باین مرض بیرون رود که مسئله تغییر کرد و باز تا یک اندازه فرق کلی حاصل شد . یعنی بر حسب تخمین از عده مردمی که گرفتار کشیدن تریاک بودند دوثلث ترک این عمل را کردند .

پس از آن مشارالیه شرکت متفق را تأسیس و امروز از این راه خدمت بزرگی بمشروطیت نمود چه بواسطه کمی نان مستبدین و مفسدین را بهانه دست آمد عوام کالا نعم را محرک شده که کمی نان برای مشروطیت است یکدفعه قلوب عوام از مشروطیت منصرف شده عده از اشخاص باغرض یابی علم که در ادارات

را کافر حربی میدانست و مالشان را حلال و خونشان را مباح می‌دانست . گاهی از رباخواران و سودگیران سخن میراند . اغلب اوقات در منبر و موعظه در کمال وقاحت و زشتی از مذهب و طریقه شیخیه بد می‌گفت و آنها را ضال و مضل و مبدع در دین میخواند ، رؤسا و مشایخ آنها را سب و لعن و تکفیر میکرد حتی آنکه عقد نکاح زنانی را که علمای شیخیه بسته بودند تجدید میکرد . چون موعظه او بنظر مردم عوام سودمند آمد دورش جمع شده و در کوی و برزن از پیش و پیش هزاران زن و بی‌زن روان بودند و بنده‌اش دوان و مقدمه فتنه آشکار شد لذا کارگذاران حکومت شبانه فرستاده و او را گرفته به (داور) که سی فرستگی کرمان است فرستادند که از آنجا بطرف خراسان تبعیدش نمایند (از همانجا که آمد آنجا میرود) شهر بهم خورد، مردم بلوا کردند اشخاصی که در این موقع دست‌آویزی میخواستند اسباب خوبی بدست آوردند و مجبور کردند حکومت را در برگردانیدن شیخ برینی در مراجعت شیخ وارد شد برجناب آقامیرزا علی محمد فرزند آقاباقر چون آقاباقر شخص اول کرمان و در سن نود و هالمی بود که در کرمان نظیر نداشت لذا توقف شیخ در آن خانه باعث اعتبار او گردید بعد از چندی باز در مسجد ملک بموعظه خلق و رفتن بالای منبر شروع نمود این دفعه موعظه خود را منحصر به بدگوئی از طایفه شیخیه قرارداد و مردم را بداشت از اجتناب از این طایفه این نکته را هم باید دانست که حضرات شیخیه در این اواخر از جاده خود تخطی کرده و برشئونات خود افزوده بودند اگرچه عنوان مذهبی در میان نبود و اسم شیخی و بالاسری گفته نمیشد لکن از هرجهت چیزهایی که اسباب حسد بعضی و فشار بر طبیعت بعضی فراهم می‌آمد در ایشان جمع شده بود مثلاً مرحوم حاج محمد خان مقتدای شیخیه و شخص اول از هرجهت رئیس مسلم شده بود .

اولاً اسم شیخی را از خود برداشته و بزبانهای خوش بر علمای کرمان تفوق میجست . ثانیاً مالیه و ملک زیادی بر او گرد آمده بود چه ایتیاعی و چه از خالصه چه وقفی و چه تقدیمی و بهر یک از خوانین و اگذار شده و بواسطه غلای اجناس کرمان در این سنوات ثروت و دولت کلی عاید مشارالیه

وارد شده‌اند چشم از وخامت بعض اعمال پوشیده اقدام بحرکاتی کردند که این خیال عوام را تقویت و تأیید کرد تا بجائی کشیده و منجر گردید که دفعه عموم را از مشروطیت مأیوس و نتایج مشروطیت را که چندی دیگر منتظر بودند آنی متوقع گردیدند پرده بالا رفت بحران کابینه وزراء هم یک اندازه فرصتی بدست عوام و زنان داد در بین این اتفاقات شرکت متفقہ بکارخویش مشغول بود از یک طرف کابینه اصلاح از طرف دیگر امرنان بسردار محیی معزالسلطان تفویض شد و از یک طرف و کلاه ملت ملتفت شده در مقام جلوگیری بر آمده شرکت متفقہ هم کار خود را منحصر به ورود جنس نمود تا اینکه بهانه که دست دشمن افتاده بود بی‌اصل گردید .

در واقع میتوان این خدمت اندک شرکت متفقہ را که جزئی خدمتی است به ملت از خدمات بزرگ تصور کرد . چه مردمان جاهل را مقصودی از مشروطیت جز فراغت حال و آسودگی شکم‌شان نخواهد بود و نتایج مشروطیت را گویا منحصر بارزانی و فراوانی نان و گوشت میدانند که بحمدالله باین منظورشان هم رسیده و نان‌شانرا تهیه کردند .

پس ما وجود اشخاص کافی بیغرض را همه وقت باید مغتنم دانیم . و چون اقدامات و زحمات جناب

شده بود. گرانی و ارزانی جنس را از آنها می‌دانستند و چنانچه رسم فقراء است که آنان را با اغنیه عداوتی است منتقور شده بود. در این موقع که اداره های حکومتی با آنها شده و همه بزرگان از کار افتاده و لابد همه باید زیر بار آنها بروند يك دفعه بهیجان آمده فرمایشات شیخ برینی را وحی منزل من السماء دانستند. در سرها شوری پیدا شد در ربیع الاول ۱۳۲۳ جناب حاجی میرزا محمد رضا که چهارده سال بود زحمت غربت را بر خود گذارده در اصفهان و عتبات مشغول تحصیل بود و از علماء اعلام خاصه از جناب آخوند ملا کاظم خراسانی مد ظله العالی مجاز شده و بکرمان مراجعت و معاودت کرده بود.

در روز ورودش هنگامه غریبی برپا شد در شهر کرمان از پیر سالخورده و جوان خوردسال کسی نماند که باستقبال او نرفت حتی المخدرات فی الحجال و چند روز دکانی بسته و در زیارت آقا هنگامه غریبی بود.

فتنه جوان مستفسر عقیده آقا در ماده شیخیه شدند و موافق میل خود یافتند استفتاء نوشتند آقا جواب را مرقوم نفرمود جناب آقا سیدعلی پسر مرحوم آقا سیدعباس که او هم چندی در عتبات تحصیل نموده و از جناب آقا سید کاظم یزدی مجاز شده بود بآمدن بکرمان بالصراحة نجاست شیخیه را گفت و نوشت این گفته و نوشته استظهاری از شیخ شد خوانین و کیلی با جماعتی از سادات میرزا حسین خانی و غیره را محرك شده درب خانه حاج میرزا محمد رضا متحصن شدند که غیر ممکن است ما بگذاریم کفار بر مسلمانان سلطنت کنند داد و فریاد کردند و شبها که جناب حاج میرزا محمد رضا بمسجد میرفت این جماعت در مسجد جامع جمع شده و فریاد میزدند.

شیخ شمشیری هم بمنبر رفته آتش فتنه را دامن میزد و مهیج عوام میشد در این موقع چون جناب آقا باقر که حامی شیخ برینی بود دید این شیخ مقصودی جز فساد و اتلاف مسلمانان ندارد این مسئله بدگفتن از شیخیه را بهانه مقصود خود قرار داده است لذا فرزند خود آقا میرزا علی محمد را

آقا میرزا محمود اصفهانی در هر موقعی در تاریخ مضبوط و ثبت است. لذا در این موقع بهمین قدر اکتفاء نموده و نیز گوئیم مشارالیه در واقع بلاعقب نماند و خداوند بهتر از اولاد که بقاء نام نیک است برای ایشان پاینده و باقی گذارد.

(نام نیکو گر بماند ز آدمی به کز و ماند سرای زرنگار)

خلاق المعانی سلطان المحققین

حاج شیخ محمد واعظ اصفهانی

دیگر از اشخاص بزرگ که در تاسیس اساس مشروطیت مجاهدت فرموده بلکه اولین مؤسس این اساس است و از بدل مال و جان در این مقصود مقدس دریغ و خودداری نفرمود جناب مستطاب ثقة الاسلام خلاق المعانی سلطان المحققین حاج شیخ محمد واعظ اصفهانی است که یکی از ناطقین بزرگ و واعظین سترک بشمار است. و ما شرح خدمات این عالم بصیر را در هر موردی از تاریخ پنداری مشروحاً

منع نمود از حمایت کردن از شیخ و نتیجه مقصود شیخ را باو حالی کرد .
 آقامیرزا علی محمد هم فرمایش پدر خود را اطاعت نمود و دست از حمایت او برداشت شیخ هم شبانه
 نقل مکان نمود از خانه جناب آقا باقر بیخانه جناب حاج میرزا محمد رضا و بر جناب معظم ورود نمود با مقدمات
 سابقه و خیالات خوانین و کیلی جناب حاج میرزا محمد رضا حمایت شیخ را قریضه ذمه خود دانست و جداً
 ذکر کرده ایم لیکن در این مقام که حالات رجالی را درج مینمائیم فهرست حالات این واعظ علیم را



مرحوم حاج شیخ محمد سلطان المحققین

از آقا زاده ایشان جناب مستطاب شریعتدار آقا شیخ محمد علی سلمه الله تقاضا نموده تا اینکه بر من نگارنده

در مقام نكهداری شیخ بر آمده از طرف دیگر جناب امان الله خان شهاب الممالک که نایب الحکومه کرمان و پیشکار رکن الدوله بود و از اول ورود رکن الدوله تا یکسال پیشکاریش با امان الله خان که مردی کافی و واقف بود .

بواسطه ریاست امیرالامراء و معزولی او از شغل خود ریاست باطایفه و کیلی همراه شده هر روز تلگرافات متعدده متوالیه بطهران نخبیره مینمود و لبعهد محمد علی میرزا هم بملاحظه مسافرت شاه بمساحت می گذرانید تا اینکه دوسه تلگراف از عموم علماء کرمان رسید که شکایت از بیکفایتی رکن الدوله کرده بودند بعنوان جناب آقای طباطبائی آقا میرزا سید محمد جنابش هم تلگرافات را بتوسط شاهزاده ظفر السلطنه فرستاد نزد ولیعهد لذا تلگرافات عزل امیرالامراء از ریاست از طرف ولیعهد نخبیره شد . (تا با امروز اهالی کرمان نمیدانستند ممکن است تظلمات خود را بتوسط تلگراف عرض کنند گمانشان بود عارض از حکومت باید رنج مسافرت را بر خود هموار کند و بر کز حاضر شود) .

شهاب الممالک دومسئله را یاد داد بآنها یکی آنکه ممکن است تلگراف برضد حاکم نخبیره کنند دیگر آنکه ممکنست ظالم را از کار خلع کرد بدون اجتماع و هباهو و نوشتن يك صورت تلگراف و بطور مخفی و محرمانه آنرا بامضاء علماء رسانیدن و بطهران نخبیره کردن مقصود را منتج خواهد بود . خلاصه امیرالامراء از نایب الحکومگی که بان معزول گردید این عزل علی الظاهر غلبه طایفه متشرعه را مینمود عوام هم که دیدند امیرالامراء معزول شد بر جرئت آنها افزوده گردید روز بروز قوت و قدرت آنها درازدیاد بود .

طایفه شیخیه هم بر حسب نجابت فطری که در آنها است بسامحه و تحمل مشاق میگذرانیدند تا آنکه یک نفر از طایفه شیخیه که بازوجه خویش نزاع کرده بود و در ماهان کرمان زنش از ضرب کتک و یاسی دیگری برحمت ایزدی پیوست طایفه زنان بلوا نمودند که این مرد بعداوت بامتشرعه زن خویش را که از سادات متشرعه بوده است به قتل رسانیده چند روزی این گفتگودر بین بود و مردم هباهو و شورشی

منت گذارده مجملی از حالات والد ماجدشان را روی کاغذ آورده و چون آنچه مرقوم فرموده است مطابق و موافق با معلومات نگارنده است لذا تيمناً و تبرکاً کأ زيب صحايف تاريخ خود نموده و بدون تصرف در انشاء آن بدرج آن یرداخته آنچه را که خود علاوه دانیم یا ضمیمه آن ساخته یا بد کرد مرتن تاریخ اکتفا و آن مجمل را مبین خواهیم داشت . در جواب نگارنده مرقوم داشته .

بسم الله الرحمن الرحيم

خدمت ذی شرافت نگارنده تاریخ بیداری ایران مصباح الظلام ملاذ الانام ناظم الاسلام دامت افضاله العالی زحمت عرض میدهم در خصوص یادداشت مجملی از حالات و مختصری از خدمات بندگان آقای خدایگانی والد ماجد مد ظله العالی دستوری خواسته بودید اینک بطریق اختصار اظهار مبداریم .

جد داعی العالم النبیل والمجاهد الجلیل محمد اسمعیل بن عبدالعظیم بن محمد باقر رحمه الله تعالی است مولد و مسکن آن طهران (کان رجلاً عابداً ورعاً عالماً عاملاً مجتهداً) در عنفوان شباب از اکثر علوم کامیاب بود و پس از تکمیل مقدمات علمیه در مقام تحصیل علوم عالییه بر آمده و بقدر العطافة والقوة البشریه در حل قوامض مسائل جلال و حرام و معضلات حکمت و کلام کوشیده و مدتی از تحقیقات کافییه و

داشتند . در این اثناء واقعه مسجد بازار شاه پیش آمد مختصر از مفصل آن این است . مسجدی در محله بازار شاه کرمان بود که سالها در دست و تصرف طایفه شیخیه بود بواسطه جزئی موقوفه آن مشتری زیاد داشت و همه کس طالب امامت آنجا بود این ایام که ضعف و فتوری در طایفه شیخیه پدید آمد جناب حاج محمد رضا امامت مسجد را واگذار نمود بجناب آقا شیخ محمد صادق پسر عمه خویش که تازه از عتبات عالیات وارد شده بود .

جناب آقا شیخ محمد صادق هم بعزم نماز در آن مسجد و امامت آن مکان قدس با جمعیت زیادی روانه مسجد گردید .

این خبر که بطایفه شیخیه رسید در مقام مدافعه بر آمده زد و خوردی واقع شد فراشان و اجزاء حکومت هم که برای رفع فساد حاضر شده بودند مردم را بمناعت نموده عوام که بدون اسلحه و استعداد و همه وقت آلت اجراء خیالات رؤساء می باشند چون دیدند واقعاً چوب و تفنگ و ضرب و کتک در کار است بنای فرار را گذارده در وقت فرار بطرف خانه حاج محمدخان رسیده آدمهای او که صدای مردم را شنیده گمان کردند مردم بعزم خرابی خانه اومی آیند در مقام مدافعه بر آمده چند تیری خالی شد قریب چهل نفر مجروح و چند نفری بقتل رسیدند لکن اکثر مقتولین از اطفال و جوانان نارس بودند که هیچ قصدی نداشتند جز فرار از صدمه اجزاء حکومت .

باری این اخبار هم تلگرافاً بطهران رسید و ایچهد مجبور شده رکن الدوله را معزول و ظفر السلطنه را بجای او منصوب کردند .

چون شاهزاده ظفر السلطنه چند سال قبل در کرمان حکومت کرده بود و با مردم بطور خوبی سلوک نموده لذا برسیدن خبر بکرمان بلوا و شورش بر طرف شد خوانین و کیلی که خود را مظفر و منصور و غالب دیده در نظم شهر و اعاده امنیت نهایت سعی و کوشش را نمودند گفتگوی شیخی و متشرعه از بین مرتفع گردید (کاسب) کرمانی گوید :

حکایت بغیر از ریاست نبود

سخن در سر کار مذهب نبود

تدقیقات شافیه افتخار المجتهدین مرحوم آقاسید ابراهیم قزوینی صاحب ضوابط الاصول درک فیوضات کامله نموده و به اقصی مرتبه قوه مستنبطه اجتهادیه در کمال قدس نائل گردید و بعد از مراجعت بطهران در مدرسه صدر روزها اشتغال بتدریس احکام شرعی و کتب فقهیه داشته و حوزه علمیه در آن ازمه از انقباس قدسیه اش فوائد کثیره و نتایج وفیره بهر مند میگرددند تا در سنه (۱۲۷۷) بواسطه مرض عام و با داعی حق را لیبیک گفته و در ایوان شمالی سر قبر آقا مدفون گردید رحمة الله علیه ولی شجره وجودش را چهار ثمره طیبه بود . ثمره اولی ثقه المحدثین و قبله المسلمین الحاج ملا محمد باقر الواعظ اعلی الله مقامه میباشد که در سنه (۱۲۵۵) در دارالخلافة طهران متولد گردید . و شخصاً کریم النفس حسن الصحبه طلیق اللسان فصیح البیان بود و تمام عمر خود را در ترویج احکام و تشیید اسلام صرف کرده لیلاً و نهاراً سرا و چهاراً سفر او حضراً قلماً و قنماً در تفسیر آیات الهیه و تعبیر کلمات نبویه کوشیده بعلاوه کتب عدیده تألیف و تصنیف فرموده (منها) (جنة النعیم) فی احوال سیدنا عبد العظیم . منها (خصایص الفاطمیه)

و در سنه ۱۳۱۳ در مشهد سلطان سریر ارتضا علی بن موسی الرضا (ع) بمرض استسقاء از دارفانی

خلاصه رکن الدوله بیاض ناصریه که جزء ارك و متصل بدیوار حصار خارج شهر است نقل مکان کرده منتظر ورود حکومت جدید و دادن بقیه مالیات و تفریح حساب بود شاهزاده ظفر السلطنه هم عازم بحرکت که چایاری خود را بکرمان برساند یکروز بقصد خدا حافظی خدمت آقای طباطبائی رسید پس از مذاکرات محرمانه آقای طباطبائی فرمود من و شما و شاهزاده نیرالدوله باهم معاهده کردیم که در خدمت بملت کوتاهی نکنیم و شما قسم قرآن یاد کردید و قرآن را بین خود شاهد قرار دادیم اینک شاهزاده نیرالدوله با شاه رفته است بفرنگ حالش معلوم نیست شما هم که میروید بحکومت کرمان پس من از شما متوقعم که در همانجا بکار خویش مشغول باشید طریق ظلم و استبداد را مسلوک ندارید و بر رعایای کرمان که مردمان فقیر و بیچاره میباشند ترحم کنید و از راه عدل و انصاف انحراف نورزید و با علماء اعلام عموماً و جناب حاج میرزا محمد رضا خصوصاً بطریق دوستی رفتار نمائید چه ضرر دارد شما در کرمان شروع بمقصود کنید و مقصود ما از کرمان بروز نماید .

من هم بجناب حاج میرزا محمد رضا مینویسم که جانب شما را مراعات کند و اقدامیکه مضر حال شما باشد نفرمایند .

این فرمایشات حضرت آقای طباطبائی در شاهزاده ظفر السلطنه اثر نمود یا ننمود نمیدانیم لکن تجدید عهد کرد و قول داد که برخلاف سایرین در کرمان سلوک نماید و در اواخر ماه رجب ۱۳۲۳ بطرف کرمان چایاری حرکت نمود .

حاج ندیمباشی که از بستگان رکن الدوله بود گوید رکن الدوله با من مشاوره نمود که اگر ظفر السلطنه از من دستور العمل رفتار و سلوک باین دو طایفه را بخواهد من چه باو گویم گفتم آنچه بگوئید برخلاف آن رفتار خواهد کرد پس خیر آنرا باو بگوئید که هم در مشورت خیانت نکرده باشید و هم بمقصود خود رسیده باشند .

دیگری از موثقین گوید چند روز مانده بود ب ورود شاهزاده ظفر السلطنه يك روز جناب

بسرای باقی شتافت . و در بقعه شیخ مشیخه اثنی عشریه شیخ بهائی قدس سره مدفون گردید .
 نمره ثانیه - ذخیر الشریعه و فخر الشیعه العلم الازهر الشیخ محمد جعفر علیه الرحمة الله الاکبر میباشد که در سنه ۱۲۵۷ متولد شده و صاحب مقامات عالی و درجات سامیه در علوم عقلیه و نقلیه بوده است چنانچه در کتاب عرجه الاحمدیه الی حضرة الاحدیه که از مؤلفات آن مرحوم است از مراتب علمیه و شئون عملیه اش حکایت مینماید و در سنه ۱۲۹۴ بمرض سل در طهران روح پرفروش بجنان واصل و در جوار اقدس امیر مؤمنان مدفون گردید .

نمره ثالثه - ملاذالمحدثین الحاج شیخ آقا بزرگ نظام الواعظین دام بقاء میباشد که در سنه ۱۲۶۹ در طهران متولد گردیده در تخلق با اخلاق نبویه معروف و در تأدب با آداب شرعیه موصوف است .

نمره رابعه - جناب مروج الاحکام و مشیهد الاسلام و مؤسس المشروطه بین الانام ملاذ المتکلمین خلاق المعانی الوالد الاوحد الحاج شیخ محمد سلطان المحققین دامت افاضاته میباشد که در طهران در سنه ۱۲۷۱ متولد شده و جوهر وجود شریف خود را در اول جوانی از تحصیل علوم ادبیت و عربیت فلسفه و حکمت بسرحد کمال رسانیده و در مدت شش سال در دار الولاية نجف اشرف علی مشرفها الف سلام و تحف

حاج میرزا محمد رضا با شاهزاده رکن الدوله خلوت کرد و معاهداتی مابین ایشان برقرار شد از آنجمله رکن الدوله خواهش کرده بود که معظم له قسمی سلوک نماید که ظفر السلطنه هم نتواند حکومت کند و گفته بود من قصدی جز توهین بطایفه شیخیه نداشتم حالا که من بروم و از کرمان صدائی بلند نشود دولت حمل بر یسکفایتی من خواهد کرد الخ .

باری پس از ورود ظفر السلطنه از طرف حاج میرزا محمد رضا اقدامی بر خلاف حکومت نشد جز اینکه یکشب را بعد از آمدن از مسجد میرود بخانه یکی از کسبه کرمان که مجلس روضه بوده است در ورود بآن خانه جنابش چنانچه این شیوه را اتخاذ کرده بود در صحن حیاط در صف فقراء می نشیند یکی از مردم بازاری میآید خدمت آقا که در همسایگی من شخصی شراب فروشی میکند استدعا دارم او را منع و موعظه فرمائید جناب آقا شخص شراب فروش را احضار کرده بطور نصیحت ویند میفرماید خواهش دارم از این عمل نامشروع کناره گیری و این کسب حرام را ترک نمائی . چون قصد آقا قربت بود پندش در شخص تخر اثر کرده از عمل خود نادم و جداً تائب شد و مال التجاره خود را که سرمایه سرور جمعی بوالهوسان بود بخت ریخت مجلس تمام شد و آقا بخانه خود رفت اشخاصیکه همواره طالب فتنه و فساد و جالب کینه و عناد بودند و این چند روزه که فتنه شیخی و متشرعه از میان رفته بغایت حزين بودند و تجدید مطلع میخواستند سر رشته بدستشان افتاد روز چهارشنبه که آقا در خانه خود در خواب بود محرك چند نفر شده بخانه یهودیها رفته چند ظرف شراب آنها را شکستند که حکم آقا است و بتحقیق بیچاره آقا از این حکم بیخبر بود .

عصر چهارشنبه شاهزاده ظفر السلطنه جناب عدل السلطنه و معتضد دیوان را فرستاد نزد جناب حاج میرزا محمد رضا که این چه واقعه ایست و مرتکبین اینعمل باید تنبیه بشوند . جنابش فرمود شما میدانید من نوکر شخصی ندارم و نمیدانم مرتکب اینعمل کی بوده است و ملاحظه کنید از آن اشخاصی که میگوئید در خانه من کسی نیست احیاناً اگر کسی هست او را بپرید و هرچه میخواهید بکنید .

بتحصیل فقه و اصول مشغول بوده و در سنه ۱۲۹۷ در شیراز به منصب وعظ و موعظت نصح و نصیحت سرافراز گشته و در مدت هفت سال تمام بترویج اسلام و تکمیل نفوس ناقصه انام قیام فرموده تا تبریز اقران و سرآمد اهل زمان آن سامان گردید و بعد از تشریف باستان ملایک یاسبان سلطان سریر ارتضا اعلی حضرت علی بن موسی الرضا (ع) علیهما السلام علماء اعلام اصفهان مقدم شریفش را مغتنم شمرده و اسباب توطن را فراهم آوردند مدت نه سال در اغلب مساجد جامعه و مجامع عامه لیل و نهاراً اشتغال بترویج اسلام و تشیید احکام و تشویق خواص و عوام برآمده با وجود کثرت دعاة و واعظین رغبت فوق العاده مکلفین بمواعظ و نصایح آن برهان المتکلمین بود و در سنه ۱۳۰۴ خلاق عالم و مصور بنی آدم این بنده محمد علی الملقب به بیان المحققین را باین پدرمهربان مرحمت فرموده و در سنه ۱۳۱۲ ایضاً بعد از تشریف زیارت عتبه سنیه و بقعه رضویه علی ساکنها الف سلام و تحیه بر حسب امر مطاع عم اکرم الحاج ملا محمد باقر الواعظ طالب نراه رحل اقامت در مسقط الرأس خود که دارالخلافت است انداخته و آیه (ان الذی فرض علیک القرآن لرادک الی معاد) را نصب عین نموده بلی (حب الوطن من الایمان) اگر چه (این وطن مصر و عراق و شام نیست - این وطن شهر یست کورا نام نیست) در این مدت شانزده سال

تا شب جمعه مشغول مذاکره و در این سئوال و جواب بودند شب جمعه عزم جزم کرد از شهر کرمان بارض اقدس مشهد مقدس مهاجرت کند این خبر در شهر منتشر گردید صبح جمعه از هر محله مردم گروه گروه مجتمع شدند و قصدشان این بود که مانع از رفتن و مهاجرت آقا بشوند چنانکه مدتی قبل از ورود ظفر السلطنه در ایام ایالت رکن الدوله بهمین اندیشه تا خارج شهر رفتند مردم کرمان از مرد وزن بزرگ عاقل و باقل عالم و جاهل جمع شده که جنابش را از رفتن منصرف نمایند پس از اصرار فرمود من ضبعی در زیارت جامعه که توچهیم بحضرت ثامن الائمه بود باین فقره زیارت که رسیدم : (من آتیکم فقد نجی ومن لم یأتکم فقد هلك) بدلم اثر کرده که اگر بظاهرهم نروم هلاکتی برای من است آخر الامر بنا را بر استخاره گذارده و بکلام الله المجید تفأل زدند این آیه مبارکه آمد (من اعرض عن ذکرى فان له معیسه ضنکا) عزم جزم بر تشرف شد لذا بعنوان نقل مکان سوار شده که بخارج دروازه نقل مکان کند که يك دفعه این عوام کرمان که افزون از ده هزار بودند بهیجان آمده سرکار آقا را روی دست بطرف شهر برگردانیدند .

باری ازدحام امروز بهمین جهت و نیت بود مفسدین ترد ظفر السلطنه جلوه دادند که این جمعیت و ازدحام برای جنگ و فرار دادن شما است و محرك اینکار رکن الدوله است که جمعی را در این شهر دستور العمل داده که فتنه کنند و شمارا نیز فراری نماید تا تنها بدنامی خود نبرده باشد و شریک داشته باشد از آنجمله ناظم التجار است که چند روز قبل که روز قبل از این واقعه از بدرقه رکن الدوله مراجعت کرده (گویا بی حقیقت هم نبود چون سابقاً در مقام مشاورت رکن الدوله باو گفته بود که اگر میخواهید حکومت کنید باحاج میرزا محمد رضا بخوبی سلوک نمائید) .

این اخبار مهیج ظفر السلطنه شد لکن حوصله میکرد و دست بکار نمیزد اعدل الدوله و عین الملك برادران رکن الدوله ساعی بودند (که سرباز و سوار بفرست بگیرد و ببندد عنقریب است که باید باسب

توطن طهران جوهر نفس قدسی خود را بذل در ابلاغ از احکام دین حضرت سید المرسلین و تنبیه قافلین و تحریر مسلمین به پوشیدن لباس و منسوجات ایرانیین و در معابد و مساجد معظمه و محافل مکرمه در کمال آزادی و حریت از امر بمعروف و نهی از منکر تغافل نورزیده و طوری محبویت بین خواص و عوام پیدا نموده که اندازوا بشارویند و اندرزوا مرو نهی و آنچه از آن ناحیه صادر می شد معمول و مطاغ در موقع اجرا میگذازدند چنانچه اگر توجه قلوب ملت را بخواهند به میزان بسنجید از این فقره معلوم میگردد که در اواخر شهر رمضان هزار و سیصد و بیست و سه بر منبر مسجد مرحوم حجة الاسلام و المسلمین الحاج میرزا محمد حسن آشتیانی طالب ثراه بجهت قرب جوار فرمودند کیفیت خلاف شرع بودن عمارت کردن در گورستان مسلمین و نبش قبور مؤمنین و نقل ابدان و خورد کردن استخوان و تصرف در اراضی موقوفه و تأسیس اساس بانک استقراضی روسی در این محوطه و ترویج خارجه و تشدید کسب ربا و تضعیف داخله و اعانت بیائیم و نصرت کفر باین رسم و اسم بیان نمودند باوجودیکه طریق ممانعت آن عمارت را بعرض عریضه حضور اعلی حضرت مرحوم مظفر الدین شاه زید غفرانه موکول داشته و ضمناً اصلاح این امر خطیر را از حضرتش استدعا نمایند و ملت بخودی خود اقدام در انهدام آن بنا نمایند تا تشکیل فساد و تولید فتنه و افساد نشود

خود سوار شده و فرار نمائی (ظفر السلطنه اعتنائی بگفته آنها نمیکرد و همی خواست اینکار بصلح بگذرد و بتدبیر آتش فتنه فرو نشیند میرزا علی خان گماشته خود را فرستاد و پیغام به حاج میرزا محمد رضا داد مردم هرزه گو و فتنه جو نگذاشتند که رسول باقا رسیده و ابلاغ رسالت نماید و میخواست بلکه جناب آقا یحیی عموی آقا را ببرد باریک شاید آتش فتنه را فرو نشاند نیز مردم نگذاشتند یکی از موثقین نقل کرد که پس از آنکه میرزا علیخان را از دست مردم نجات داده و بنزد آقا رسانیده از ترس نتوانست تکلم نماید میخواست بگوید غلط کردم که قبول رسالت کردم گفت ظفر السلطنه عرض کرده است غلط کردم که قبول حکومت کرمان را کردم این وضع و سلوک مأمور حکومت بر تجری مردم افزوده از آنطرف این اخبار که بظفر السلطنه رسید دو شاهزاده مزبور اعدال الدوله و عین الملک بهانه بدست آورده بر سعایت خود افزودند چه که آنها شریک خیالات برادر خود بودند و میخواستند فتنه را بزرگ کنند که ظفر السلطنه را جای اقامت نماند .

علی الجمله ظفر السلطنه گفت من حکم بقتل و نهب نمیکنم و راضی نمیشوم هتک احترام کسی شود . امروز حکومت را بشما تفویض کردم و بخلوت نستر اندر شد و در را بروی خود بست این دو شاهزاده مغرض جمعی سرباز و تفنگچی و عده غلام را رو بخانه حاج محمد رضا فرستادند و این لشکر دو قسمت شد یک قسمت از بالای پشت بامها یکی از بازارها و کویچهها حرکت کردند شیپور و موزیک و طبل میزدند و تیر می انداختند که دو نفر از تماشایان که بالای بام بودند کشته شدند که هنوز بحد رشد و بلوغ نرسیده بودند و این دو نفر بتیر تفنگ شاهزاده حسین میرزا کشته شدند .

عجب آنکه سربازها و غلامها گریه میکردند و تیر می انداختند مردم شهر که برای نزاع و جدال حاضر نشده بودند و اسلحه باخود نداشتند چون حال را چنان دیدند فرار کردند الا زنها که ماندند تا جمعیت جنگی داخل خانه شدند سر تپ آنها عبدالمظفر خان چون زن تکلی در خارج گریه

و منجر بزحمت نگردد چون از منبر بزیر آمدند مستمعین و مستمعات در مدت دو ساعت بقسمی در اقدام انعدام آن آثار هوشومه بر آمدند و تمام آجرها و آلات بنائی را بیغما برده گویا هیچوقت در آن مکان بنائی نشده بود اگرچه روز جمعه قبل حضرت حجة الاسلام آقای حاجی شیخ مرتضی مدظله العالی در منبر مسجد مزبور مذاکره از حرمت اینعمارت بانک استقراض مسطور فرمودند لیکن ظهور هیجان مسلمانان در خرابی آن بنیان از بیان سحر اقتران این پدر و پسران گردیده و این محبویت در قلوب امت اسباب زحمت و تأسیس عداوت فروشتگان آن زمین و حامیان حوزه مستبدین خصوصاً شخصی عین الدوله گردید زیرا که آنسلطان عادل و ملک باذل مرحوم مظفرالدین شاه بعد از تفتیش و غوررسی بر حقانیت ملت حکم فرمودند عین الدوله خسارات رعیت خارجه که مدیر این بانک بود از طرف دولت متحمل گردد و شخص عین الدوله به واسطه این خسارت در مقام اذیت بود اما انتظار وقت میکشید تا زمانیکه حجج اسلام و علماء اعلام طهران کثر الله امثالهم به واسطه تعدیات مسیونوز بلژیکی وزیر اداره گمرکات و تحکیمات ظالمانه فوق العاده عین الدوله و اذیتهای دل بخوانانه و مستبدانه علاء الدوله یتاهنده بحضرت شاهزاده عبدالعظیم علیه السلام والتکریم شدند و شخصی که ناحیه حجج المسلمین و

میکرد. معتقد دیوان چون در نزد ظفر السلطنه متهم بود کاری با و راجع نبود بانو کمرهای شخصی خود همراه جماعت بود وساعی که خدمتی نماید و تقریبی بحکومت بجوید نو کمرهایش چند نفر زترا مجروح نمودند هر زنیکه زینتی داشت بر بودند.

این خبر در کتابخانه باقا رسید بیرون آمده گفت چرا مزاحم بیچاره زنها میشوید اگر من مقصوم که حاضریم این زنها بیچاره تقصیری ندارند مریدان آقا هر کدام بطرفی فرار کردند شریعتمدار ددتنور مخفی شده دیگری در بین زنها پنهان شده یکی به بیت الخلوۃ پناه برد دوسه نفر هم که ماندند آنها را گرفته بودند که ببرند به ارك اسفندیار خان پچاقچی کفشهای آقارا بدست گرفته و همی گفت (بیوریور) سرکار آقا روانه شد سرباز و غلام اطراف ایشان پرت زدند آقا شیخ محمد صادق مجتهد که عمه زاده آقا بود با شریعتمدار راین را گرفته نصیر الاسلام را که از پیش بردند شیخ جواد که از طلاب بود آن را هم کت بسته همراه داشتند آقایان مزبور را بحالتی بسیار فضع و شتیع میبردند در جلو آنها موزیک و بالابان میزدند زنها در بالای بام گریه میکردند و خاک بسر میریختند.

واحسین گویان بحال آنها تضرع و زاری مینمودند لدی الورود به ارك به گفته اعدل الدوله و عین الملک که حکم و امر ظفر السلطنه است پاهای آقا را به فلک بستند چند چوب که زدند محمدخان سرتیپ داماد آقا باقر خود را روی پای آقا انداخت بعد از آن آقا شیخ محمد صادق را بفلك بستند پس از خوردن چند شلاق سران سیاه مانع شدند که اگر بنای اهانت باشد ماها از شغل و کار دولتی استعفا میکنیم.

جنابان حاج میرزا محمد رضا و آقا شیخ محمد صادق را بردند باطاق سپس شریعتمدار راین و شیخ جواد را چوب مفصلی زدند در این مقام چند سطر علاوه میکنیم که با اینکه جناب حاج میرزا محمد رضا خودش و پدرش و جدش سالها باهل کرمان خدمت کرده و برمسند شرع متمکن بودند و احدی یاد نمی دهد که در اینطایفه یکنفر رشوه خور بوده است چه جای ایشان و همه وقت مانع

حوزه مظلومین را معمور نمود و جلب جمعیت فرمود و قریب چهل روز متوالیا در بقعه و صحن و مسجد حضرت عبدالعظیم منبر رفت و به مقتضای وقت در هر روز آیه کریمه عنوان کرد و ذم ظلم و نفاق و فساد و جور و استبداد و مدح عدل و داد و اتفاق اقتضات میکرد بلکه معنی مشروطیت را گوشزد عباد و منتشر در بلاد نمود و جمعیت مستمعین و متحصنین زاویه مقدسه را روز بروز زیاد کرد بطوریکه نبودخانه در طهران و مضافات آن مگر اقلای یکنفر بجهة حمایت خود را جزو آن جمعیت قرار میدادند و بقسمی بیانات مضجعه و کلمات موجهه از ایحاءات الهیه تقریر میکرد که ذکور و اناث به صدای واحد و ضجعه واحده از ناله و ندبه جو هوای دارالخلافه را مشحون و هر چه مستبدین محض خیالات مستبدانه فاسده بر قوای حریبه تخریب کریاس عدالت و اساس سیاست می افزودند این ناطق ملیح و متکلم وحده فصیح جز اظهار مظلومیت بقانون شریعه و استغاثه و اغاثه صحبتی نمیداشت و جواهر بیانات خویش را آلوده به کدورات دشنام و غیره نمینمود و در اواخر ایام تحصن علماء عاملین بطوری برهان الناطقین صحبت داشت که حضرات حجة الاسلام و المسلمین آقای بهبهانی و آقای طباطبائی و سایر علماء ربانی مدظالمهم العالی متحد القول از جانب سنی الجوانب و لسی عصر و حجة دهر امام زمان علیه سلام الله المنان لقب خلاق

ظلم بوده اند چه شد که اینطور مظلوم افتاد و احدی از ایشان همراهی نکرد با اینکه خوانین و کیلی که از هواخواهان ایشان بودند اگر از ایشان یاری کرده بودند کفایت بود بلکه اگر سردار نصرت خود را بظفر السلطنه رسانیده بود و عظمت امر را گفته بود کار باینجا نمیکشید و شخصی مانند حاج میرزا محمد رضا را که رئیس ملت کرمان بود يك نفر مانند ظفر السلطنه که در جنب او هیچی نبود بفلک بیند که اگر زندهای کرمان در مقام حمایت و نصرت آن مظلوم بر آمده بودند هر آینه ظالم را معدوم کرده بودند .

چند سبب از برای این مسئله تصور میشود اول که سبب طبیعی است مکافات دهر است چه رئیس طایفه شیخیه از خفت و خواری که از جناب حاج میرزا محمد رضا دیده بود از این دار فانی به دار باقی رحلت نمود در این مقام استشهد مو. آوریم بچند بیت از ایات کاسب کرمانی که در تاریخ خود گوید :

رئیس کریمی ز بس غصه خورد	بلنگر برفت و از این غصه مرد
پس از مردن خصم شادی مکن	بعر خودت اعتمادی مکن
مکافات کرد او پس از چند سال	ولی زود دادش قضا گوشمال
ازین مرحله جان سلامت ببرد	بحق زد ولی بین چه ناحق بخورد
سوار بچاقچی سرش تاختند	در آنروز بس کارها ساختند
مجازات او گشت چوب و فلک	از آن درد شد ناله اش بر فلک

سبب دیگر آنکه نفاقیکه بین آقایان کرمان بود از هیجان و بلوای مردم جلو گیری کرد ، و بعضی هم در خانه نشسته منتظر صاعقه آسمانی بودند امام جمعه کرمان هم که رسید در باغ بدیدن این واقعه غشوه عارض او شد و افتاد .

اول کسیکه از این خانواده از خانه خود بیرون آمده دو عم " آقا بودند جناب حاج شیخ علی

المعانی بسلسطان المحققین مرحمت کردند بطوری بیان سحر اقتران جلب قلوب نمود و خاطر مبارک پادشاه را عطف گردانید که رجال دولت در کمال منت اسباب راحت رعیت را فراهم آورده بر طبق مسئول و متمنیات نافعه ملیه دستخط انجم نقطه عز صدور یافته مقضی المرام محترماً معززاً باوطنان مألوفه مراجعت نمودند . و چون هر روز خفیه نویسهها در حضرت عبدالعظیم علیه السلام در مجمع مستمعین مطالب منبریه آن قبله الواعظین را به مرکز اطلاع میدادند و تزیاید اجتماعات فوق العاده را در اوقات موعظه اخبار میکردند و معتقد مستبدین گردید که عمده اسباب آن جماعات کثیره بکلمات بلیغه این هادی ملت است بر عداوت سابقه افزودند و مترصد وقت اذیت بودند تا آنکه بصواب دید بعضی خائنین رجال دولت و ملت برای انصراف عموم رعیت و توهین و اخافه نواب عام حضرت حجت علیه السلام رأی چنین دادند که از هر اداره و صنف و طبقه شخصی که مشارالیه است ماخوذ شده و تبعید گردد تا دیگران عبرت گرفته در زاویه خود تواری پذیرند و دست از خیالات عاقلانه و عادلانه بردارند و ظلمت ظلم و استبداد را بحال خود گذارند و اهل وطن عزیز را بیدار و هوشیار بحقوق خود نگردانند . لهذا برور ایام از هر صنف فردیرا جلب و تبعید نمودند و اما بجهت اسکات حجج اسلامیه و اخافه علماء و فقها و حوزه علمیه که

که پیر و رئیس قوم بود و جناب آقای حبی که بیهشانه ملاحظه هیچ مخاطره نکرده و صدای گلوله تفنگ که از اطراف بلند بود زوزه مگس میپنداشتند و گلوله‌ها که از مستحفظین قراولها باطراف میریخت گل و هل میانگاشتند با این حال بیدان ارك رسیدند .

یکی از موثقین نقل کرد بجناب حاج شیخ علی گفتند خود را حفظ کنید که گلوله تفنگ بشما نخورد آقا در جواب فرموده بود من که تقصیری نکردم که گلوله مرا بکشد این کلام چه قدر شباهت دارد بمثلی که اهل ایران می‌آوردند که : (بای بیگناه بیای دار میرود ولی سر بیگناه بیالای دار نمیرود) . آقا یاقر مجتهد و پسرش آقا میرزا علی محمد از آنطرف رسیدند آقا سید علی مجتهد از طرفی بقدر نیمساعت در میدان جلو ارك توقف شد مستحفظین مانع از دخول بودند تا اذن داده وارد شدند معلوم شد این وقوف برای حرکت دادن آقا بوده بالاخره دو ساعت بغروب مانده روز جمعه ۲۸ شعبان سال ۱۳۲۳ حاج میرزا محمد رضا و آقا شیخ محمد صادق را بطرف بم روانه نمودند و بعد از ورود آقایان به مجلس ظفر السلطنه و استدالات آقا حبی که اینهمه عبور بشبهه گذشته ظفر السلطنه بر هر دو شاهزاده متغیر و فوراً فرستاد که آقا را از راه بم (۱) برگردانند و بجلال آباد رفته‌جان که ملك خودشان است تحویل بدهند وقتی فرستاده حاکم رسیده بود که آقا در راه برای ادای فریضه ظهر و عصر بیاده شده مشغول دعای سمات بودند .

مأمور که اسفندیارخان است نقل کرد که از حالات آقا تعجب کردم که قبل از این واقعه خدمت آقا رسیدم و آن روز که ایشان را به ارك بردم و آندم که حرکت دادیم و آنوقت که مژده مراجعت دادم بریک حال بود نه از حرکت به ارك و نه از واقعه ارك و نه از حرکت از ارك هیچ يك تغییر حالی در او مشاهده نشد بلکه وقتی که مشغول دعا بود و من بخیال خود مژده دادم دعای خود را قطع نکرده و توجهی بمن نفرمود .

(۱) بم را صاحب تقویم البلدان بتشدید ضبط کرده است و آن شهر است کوچک بین کرمان و بلوچستان .

روحانیون میباشند آراه خسیسه و افکار خبینه خودسرانه متفق گردید و برآخذ و جلب این علم اسلام و واعظ انام و بعد از مأخوذیت در مقام شتم و ضرب و اذیت و تبعید برآیند مقدمه در شوارع و طرق و سربازخانهها بجای سربازرا زیاد نمودند خصوصاً در اطراف محله سرچشمه و سرتخت که خانه ما واقع است در آن و از دو ساعت از شب گذشته اغلب خلق را محبوس مینمودند و رعیت را بزحمت می انداختند و بعضی از دوستان کیفیت مأخوذیت حضرت والدرا محرمانه اطلاع میدادند جواب میفرمودند خیانتی بشریعت ننموده و جنایتی بمات نرسانیده‌ام که خائف باشم شبها در پله های بام خود چراغ گذارده و در بام را باز میگنارم که اگر مامورین مانند سایر خانهها در شب از بام وارد شوند مانعی نباشد و اگر اذیتی وارد نمایند چون در راه اسلام است راحت است تا آنکه دو ساعت از آفتاب روز چهارشنبه ۱۷ شهر جمادی الاولی ۱۳۲۴ هجری گذشته از خانه بیرون آمده و برالاغ سوار شده بایک نفر تو کر چون نزدیک خانه مرحوم قنبر علیخان که در محله سرپولک واقع شده است رسید احمد خان یاور باینجاء نفر سرباز از عقب بعجله رسیدند چون صدای سرباز را شنیدند ایستادند و بیلازم خود فرمودند ترس با من کاردارند نه با تو . احمدخان گفت بسم الله پرویم سؤال کرد من کیستم گفت حاج شیخ محمد واعظ

بالاخره ظفر السلطنه آقا یحیی را مخاطب نموده بسیار اظهار ندامت کرد و گفت خدا لعنت کند این دو شاهزاده را حالا متمیم خودتان بروید و با آقا همراه باشید و از ایشان معذرت خواسته و بی گناهی مرا عرضه دارید .

روز شب مردم فهمیدند چه شده جرئت از خانه بیرون آمدن هم نداشتند دروازه‌ها و راهها هم سیرده شده بود که کسی بیرون نرود شب در خانه آقا ازدحامی شده تا صبح مشغول تعزیه‌داری بودند تا پنجم و ششم ماه رمضان تعزیه‌داری بود و از ازدحام جمعیت دالان خانه و چند اطلاق خراب شد . یکی از تفات نوشته است يك شب آقا شیخ محمد تقی که از علماء کرمان است منبر رفته و همتقدر این فقره دعا را خوانده بود (اللهم انا نشكر اليك فقد نبينا و قبیة و لیتنا) که فریاد بلند شده بود و آن شب چند نفر را غشوه دست داده بود . علمای کرمان هیچیک بنماز جماعت و مساجد حاضر نشدند الا آقای حاج محمدخان مقتدای شیخیه که زنها ازدحام کرده مجبور نمودند او را بر فتن به لنگر که مزرعه‌ایست در هفت فرسخی شهر کرمان و در آن مزرعه بود بعد از چهار ماه مرحوم شد .

بعضی از موثقین گویند که عوام کالانعام نجاست زیادی برده در محراب مسجد ریخته و زنها ازینچره‌ها و روزنه‌های بام مسجد شیخیه نجاست بسیاری بمسجد ریخته باین جهت آن مرحوم مسجد را ترك کرد و از کرمان مهاجرت نمود .

هیجان مردم کرمان روز بروز در ازدیاد بود یعنی در مساجد و شبها در خانها مشغول گریه و زاری بودند تا بیست و هشتم رمضان که بسی علمای طهران ظفر السلطنه از حکومت کرمان معزول و روانه طهران گردید .

حکومت کرمان را تفویض نمودند بشاهزاده فرمانفرما که تلگرافا او را امر کردند که از کرمانشاه نقل کند بکرمان شهر آرام شد و هر چه اهالی شهر درخواست کردند که حاج میرزا محمد رضا برود کرمان قبول نشد و جواب داد مادام که بارض اقدس نروم بکرمان مراجعت نمیکنم .

فرمود چه اقب دارم گفت سلطان المحققین فرمود بسیار خوب شما از عقب من بیایید و هر جا که میخواهید مرا برید بگوئید خودم میروم اگر تخلف کردم از عقب با گلوله مرا بزنید بجهت اینکه اگر در اطراف الاغ من این سربازها جمع باشند و اهل محله از زن و مرد مرا اسیر شما ملاحظه نمایند خوف فتنه و فساد است بهتر آنست يك نفر همراه من باشد بقیه از عقب بیایند احمد خان قبول نکرده اطراف الاغ را سربازها احاطه کرده چون نزدیک مسجد مرحوم حاج ابوالحسن معمار رسیدند و اهل آن گذر و بازارچه و طلاب مدرسه و راهگذر این قسم مقهوریت را دیده و بهیجان آمده سؤال میکردند از حضرت والد که شما را کجا میبرند در جواب میفرمود عین الدوله مرا احضار کرده این سربازها غریبتند چون مرا نمیشناسند این طور رفتار مینمایند و کسبه بازارچه را سواره در حال عبور تسلیه میداد که صبر نمائید انشاء الله تقلی ندارد چون نزدیک سربازخانه باغ پسته بيك معروف رسانیدند احمدخان گفت پیاده شوید و به سربازخانه داخل گردید در جواب فرمودند مرا اینجا پیاده ننمائید همین طور سواره که سرباز احاطه دارد مرا بخوابان برسائید که نزدیک است و آسوده حال شوید بواسطه اینکه اگر مرا وارد در سربازخانه نمائید میترسم اهل این محله و سایر کسبه در مقام اقدام استرداد و ارجاع

عدل السلطنه سردار نصرت نایب الحکومه کرمان تلگرافاً سفر آقا را بمشهد بفرمانفرما اطلاع داد فرمانفرما تلگرافاً خواست کرد سفر را بتأخیر اندازد تا ورود خودش بخاک کرمان این خواست قبول شد .

در اوخر ماه صفر ۱۳۲۴ شاهزاده فرمانفرما وارد رفسنجان شد با آن همه سفارشات که از طرف آقای بهبهانی و آقای طباطبائی و انجمن مخفی بفرمانفرما شد و مخصوصاً بجدال اسلام از طرف انجمن و آقای طباطبائی رفت در بلده قم و از فرمانفرما قول همراهی گرفت لدی الورد فرمانفرما بخاک کرمان تلگرافش بعین الدوله رسید که استدعا دارم جناب حاج میرزا محمد رضا را اذن دهید برود بزیارت مشهد و در تلگراف محرمانه و رمزش اطلاع داد که توقف حاج میرزا محمد رضا در کرمان صلاح نیست .

فرمانفرما در بهرام آباد رفسنجان چند روزی توقف نمود جنابان بحر العلوم و آقا یحیی را در خلوت خواسته گفت از طرف دولت حکم صادر شده است که حاج میرزا محمد رضا برود بمشهد والبته باید برود ولی برای آنکه مردم ندانند که ایشان را نفی بلد کرده اند من اصرار میکنم که بیاید کرمان و شما را از طرف خود میفرستم که ایشان را حرکت دهید بکرمان لیکن تکلیف اینست که او را بطرف مشهد حرکت دهید روز بعد درملاء عام خطاب بجنابان بحر العلوم و آقا یحیی نمود که از شما خواهش میکنم بروید جلال آباد و جناب آقا را بطرف شهر حرکت دهید آنها علی الظاهر قبول کردند و روانه جلال آباد شدند مطلب را بجناب حاج میرزا محمد رضا رسانیده و ایشان را بطرف ارض اقدس حرکت دادند .

روز بیست و هفتم ماه صفر ۱۳۲۴ حاج میرزا محمد رضا روانه مشهد شده در بین راه مردم هرده و قریه نهایت احترام را از او بجا آورده قبل از ورود ایشان بمشهد خبر بطهران رسید علماء طهران سخت متغیر شده که عین الدوله مخالف دستخط شاه و عهدی که با ما کرده بود رفتار نمود

حقیر بر آمده وباشما طرف شوند واسباب فساد فراهم آید . احمدخان قبول نکرده و پیاده کرد از قرار مذکور مأمور بود هر کجا حاج شیخ محمد واعظ را گرفتار نماید در سربازخانه آن محل محبوس سازد یکنهسته قزاق را خبر دهند و مشارالیه را بر حیوانی سوار نموده بالابان در برابرش بزنند مانند صمدالاسلام شریعتمدار حاج آقا رضای کرمانی در کرمان جناب حاج شیخ محمد را باموزیک وبالابان وزنچیر با کمال توهین بقریه مبارک آباد عین الدوله بشیران برای سیاست حاضر نمایند در حجره سوم شرقی سربازخانه داخل نمودند و سرباز پیرومریضی را بر او گماشتند آن سرباز پیر مرد مریض خدمت آن مهمان عزیز نشست و گفت من عرضی دارم و آن این است در سوابق ایام که این فوج سرباز مأمور بخدمت اهل طهران میشدند فقیر میآمدیم واز ماهانه هفت هزار و ده شاهی بعد از انقضاء مدت مالدار باوطنان خود بر می گشتیم اما در ایام صدارت عین الدوله هر یک از ما مبلغی نقد و جنس وارد نموده صرف کردیم و بعد اسبابهای خود را فروخته بقناعت گذرانندیم در این ایام بواسطه ندادن مواجب و جیره چند روز است که غذای ما سربازها شبانه روز منحصر بیک چارک سیب گندیده است تازه دوشب است که بهر سربازی دو قران بتوسط صاحب منصب میدهند با فشنگ و امر هم نموده اند که

عین‌الدوله متمسک بتلگرافات فرمانفرما گردید که در یکی از تلگرافات بود که حاج میرزا محمد رضا ندر کرده بود برود بمشهد و در دیگری بود که آنچه من سعی کردم بیاید کرمان قبول نکرد پس از مقاولات بسیار که بین عین‌الدوله و علماء طهران رد و بدل شد صورت تلگرافی از طرف عین‌الدوله آوردند نزد آقای طباطبائی که خطاب بود بفرمانفرما باین مضمون: (چند نفر سوار بفرستید جناب حاج میرزا محمد رضا را از بین راه خراسان برگردانیده و با احترام او را وارد کنید پس از چند روزی که دید و بازدید با آخر رسید او را مخیر کنید بین آمدن بطهران و رفتن بمشهد الخ).

آقای طباطبائی از خواندن صورت تلگراف متعیر شده که شخص محترمی مانند حاج میرزا محمد رضا از پشت دروازه مشهد برگردانند بکرمان پس از ده روز باز ایشان را نفی بلد کنند که چه شد عین‌الدوله بعهد خود وفا نمود.

لذا صورت تلگراف را دور انداخته واقعه را با آقای بهبهانی و سایرین رسانیده همگی آقایان مجدداً از عین‌الدوله رنجیده و در مقام مخالفت او برآمده چنانکه در موقع خود خواهد آمد.

توصیه و سفارش جناب حاج میرزا محمد رضا تلگرافاً و کتباً بعلماء مشهد مخابره و مکاتبه گردید عین‌الدوله هم برای تسکین حرارت آقایان باصف‌الدوله حاکم خراسان توصیه مخابره نمود.

در ورود بمشهد مردم آنجا معنی دین‌داری و عالم دوستی را آشکار و تا طرق استقبال نمودند جنابش يك فرسخ به شهر مانده پیاده با پای برهنه مشی فرمود و تا ورود بحرم مطهر سه طاقه عبا از ایشان یاره شد هر نفری تیناً و تبرکاً از یاره‌های آن بردند و داخل شهر ازدحام باندازه رسید که ضعف برایشان عارض شد خدام حضرتی دورش حلقه زدند تا وارد حرم شدند درهای حرم را بستند در خانه حاج عبدالغفار گرماتی برایش منزل معین کرده و چادر برپا نمودند عموم اهل مشهد دیدن کرده آصف‌الدوله بانصد تومان برایش هدیه فرستاد جنابش قبول فرموده و آن مبلغ را مسترد داشت بالاخره پس از توقف درماه باصرار علماء و امنای دولت مراجعت بکرمان فرمود که تفصیل آن وسلوٹ

در شب اگر آخوند و سید را ملاقات نمائیم اگر اطاعت نکنند با گلوله او را بزنیم این چه مسلمانست این چه اسلام است ای مهمان ای آقا اگر تو نوکر سیدالشهداء هستی بگذار ترا حبس نمایند بکه این ملت بیدار شوند و حق خود را مطالبه نمایند آنقدر عین‌الدوله حقوق خلق را نخورد بعد از آن سرباز اشکش سرازیر شد و پیش آمد پیشانی مهمان عزیز را بوسید و عرض کرد مگر ارباب شما زین العابدین تقصیر داشت او را زنجیر و اسیر و حقیر کردند غم و غصه نخور خدا ترا حفظ میکند از بیرون سربازخانه صداهای زن و مرد بلند شد در مدت ده دقیقه تمام بازارها بسته خلق حرکت بطرف آن سربازخانه نمودند.

و از طرف دیگر بحضور مبارك حجة الاسلام بهبهانی اعلى الله مقامه عرض واقعه نمودند خود وجود مبارك ایشان غازم برآمدن سربازخانه گردید تا اسیر دستگیر محبوس مأیوس را از قید اسارت برهاند حاضرین آن محضر مصلحت آمدن بسربازخانه آن سرور را ندانسته ولی ثمره فوآد و ملاذ عباد شریعتمدار السیدالمجد آقا میرسید احمد نجل زکی خود را با جماعتی از طلاب برای استجلاب آن مبلغ احکام حضرت ختمی مآب مأمور داشتند از این مصیبت اسارت و محنت مظلومیت نفوس

فرمانفرما با آنجناب در موقع خواهد آمد .

این بود مجملی از وقایع کرمان لکن ما رشته تاریخ خود را وصل می کنیم بجائی که جناب حاج میرزا محمد رضا در جلال آباد رفسنجان تشریف داشته و ایشان را در آنجا میگذاریم در حالتی که مشغول عبادت رب عباد و پذیرائی عباد میباشد و خود میآیم در طهران که ملاحظه کنیم و ببینیم پس از رسیدن این خبر موحش بطهران علماء اعلام طهران چه اقدامی نمودند و چه گفتند و شنیدند .

بلی در این واقعه موحشه احدی از اهالی کرمان يك تلگراف مخابره ننمود و باحدی از آقایان طهران اطلاعی ندادند فقط مجد الاسلام کرمانی در مجلس مشیرالسلطنه که در آن ایام وزیر داخله بود باستراق سمع شنید که یکی از علمای کرمان را بفلکه بسته چوب زده اند دیگر از کم و کیف و سبب اطلاعی حاصل نمود تا اینکه در اواسط ماه مبارك يست کرمان وارد گردید مکاتب متعدده از طرف علماء اعلام عموماً و حاج شیخعلی مجتهد عموی حاج میرزا محمد رضا خصوصاً و تجار و موثقین رسید واقعه مشثومه را مفصلاً نوشته لذا بنده نگارنده و مجد الاسلام به ملاحظه هموطنی و همشهرتی و جنسیت اخفاء این واقعه فجیعه را مناسب ندیده پس از مذاکره در انجمن و تهیه استعداد شب ۱۷ ماه مبارك ۱۳۲۳ خدمت آقای طباطبائی رسیده مکاتب کرمان را اظهار داشته واقعه را آب و تابی داده جنابش از استماع این خبر متغیر شده فرمود :

شاهزاده ظفرالسلطنه با من دوست است و هم قسم در وقت عزیمت بکرمان با من معاهده نمود و قسم بقرآن و اسامی خدا ذکر نمود که با علماء و فقراء کرمان بخوبی رفتار نماید و در خصوص حاج میرزا محمد رضا مؤکداً سفارش نمودم که بطور احترام و حسن سلوک رفتار نماید .

حالا که با من برخلاف معاهده رفتار نمود و احترام علماء را منظور ننمود من از دوستی او اغماض مینمایم و او را ملعون ازل و ابد میدانم و هر گونه اقدامی که لازم باشد خواهم نمود تا اول او را عزل نمایند اگر چه از اولاد عباس همین سلوک را متوقع باید بود سایرین هم مثل او خواهند بود

حمیه در حوالی سر بازخانه جمعیت کرده و باز بمکالمه و مباحثه و فریاد اشتغال داشته چون آن محبوس احساس اقدام و ازدحام انام نمود بتوسط پیر مرد سر باز باحمد خان نام نادان بیغام داد اجازه بدهید از حجره مهجوریت مهاجرت نمایم و در ایوان این سر بازخانه قیام نمایم به بیان و زبانیکه میدانم خلق را نصیحت کرده آرام نمایم و استدعای مراجعت ملت با غیرت را با تشکرات بی اندازه مسئلت کنم یقین دارم که افراد اجتماعه استماع بیانات عاجزانه این بیچاره را مینمایند پذیرائی کرده متفرق میشوند آن وقت تا این سر باز موجود حقیر را احاطه نموده قبل از آنکه قزاق برسد و جمعیت فوق العاده شود خدا نکرده اسباب زحمت فراهم آید هر کجا مأموریت دارید مرا برسانید احمدخان نادان بنذیرت بلکه در عوض این عجز و نیازیک مأمور سر باز بجهت حجره زیاد کرد چون لسان ملت اتمام حجت نمود و مبیانت آن جماعت را دید بسرباز پیر مرد فرمود قرآن دارید گفت ندارم پس حاضر شد بجوامع قلبیه از برای توجه بمبادی عالیه و بقبله بطریق اجتنابی و جلسه عرفا و متذکر شد بدکر حسبنا الله و نعم الوکیل نعم المولی و نعم النصیر که از ابتدای ذکر تا انتهای آن ده دقیقه نکشید که حجة الاسلام زاده آقا میرسید احمد رسید و طلاب مدرسه و غیرتمندان کسبه و غیرهم حتی زنها یکمرتبه هجوم آوردند و

لیکن امیدوارم که جبران این عمل را بعمل آورند لیکن برای استحکام امر و اینکه مخالفان از موافقان شناخته شود شما همین امشب آقای بهبهانی و حاج شیخ فضل الله و سایرین را نیز ملاقات نمائید و بگوئید اگر این واقعه را جبران ننمائیم دیگر از برای این لباس احترام و وقعی نخواهند گذارد پس از مشاوره بنده نگارنده و مجدالاسلام کرمانی بطرف خانه حاج شیخ فضل الله روانه شدیم و بعضی از اجزاء انجمن را برای ملاقات آقای بهبهانی و آقای صدرالعلماء روانه نمودیم در ساعت پنج از شب گذشته وارد خانه حاج شیخ فضل الله شده جمعی از طلاب و اعضاء انجمن هم در آنجا بودند.

حاج شیخ فضل الله اگرچه از علماء بزرگ طهران بود ولی وضع او وضع اعیانیت بود چه در کتابخانه می نشست و چه در عمارت یارک و چه در مجلس درس همه وقت و همه جا لازماً تعینش او موجود بود مثلاً مجلس درس او هیچ وقت خالی از قهوه و چائی نبود و نان روغنی و شیرینی هم بود قبل از درس و بعد از درس یک نفر روضه خوان میرفت بالای منبر ذکر مصیبتی مینمود آنوقت شروع بدرس میکرد. در این شب که ما دو نفر در آنجا که کتابخانه اش بود وارد شده چائی و قهوه و شربت و اقسام شیرینی و میوه جات در آنجا موجود بود، از بعضی کلمات حاج شیخ فضل الله معلوم میشود که مسلک مشارالیه با مسلک سایر علماء مخالف بود.

از آنجمله یکی از ثقات نقل کرد که وارد شدم بر حاج شیخ فضل الله در حالتی که سفره نهار او گسترده بود و باندازه خوراک پنجاه نفر در سفره او حاضر بودند اقسام غذاهای لطیفه و مریبات مشتهیه و لحوم طیرمیشتهون نیز حاضر بود سفره او را از سفره صدراعظم ایران بهتر دیدم در آنوقت که مشغول صرف غذا بود گفت ما اهل ایران مادامی که بیرونی و اندرونی داریم باید در ضیق معیشت زندگی کنیم چه وقتی که در بیرونی یک سفره انداخته شود و در اندرونی هم یک سفره البته در مخارج فرق کلی پیدا میشود اما هر گاه هر دو سفره در یکجا انداخته شود هم خرج کمتر خواهد بود و هم سفره رنگین تر.

سربازها هر چه باجوب و جماق و قداره و قنناق تفنگ خلق را میزدند اسباب تفاق و اتفاق آنرا بیشتر فراهم میآوردند جامی گوید.

وکن واقفا بالذی لا یخب	اذا استصعب الامر لا تضطرب
کما قال من لا یقول کذب	فیخرج الامور منوط به
ویرزقه من حیث لا یحسب	و من یتق الله یجعل له

به حمله واحده و یورش سختی وارد حجره سرباز خانه شدند و آنمظلوم مهوم را از محبس مستبدان نجات داده و بردوش همت و غیرت و همت ملیت سوار کرده مراجعت نمودند.

احمدخان چون دید ماخوذ و محبوس او را بقهر و غلبه بردند امر کرد که حاج شیخ محمد واعظ را با گلوله بزنی احدی از سرباز اقدام نکرد بشلیک مگر چند نفر شلیک کردند باوجود آنکه پیست قدم بیشتر فاصله نشده بود علاوه چون هیکل و قامت بر شانه مردان غیر تمند بود مرتفع مینمود از بر کتذکر حسبنا الله حضرت آله از هدف شدن تیر گلوله جانگاہ او را محافظت فرمود مگر آنکه ادیب الذاکرین کرمانی که فعلاً به ادیب المجاهدین ملقب گردید ران او محل تیر حوادث استبداد گردید.

و نیز نگارنده روزی که مشارالیه در خانه آقای طباطبائی آمده بود در مجلس در ضمن مذاکره گفت ملای سیصد سال قبل بکار امروز مردم نمبخورد شیخ در جواب گفت خیلی دور رفتی بلکه ملای سی سال قبل بدرد امروز نمبخورد ملای امروز باید عالم بمقتضیات وقت باشد باید مناسبات دول را نیز عالم باشد الخ .

از مذاکرات در این مجلس حالش معلوم خواننده خواهد شد چه پس از ورود ما و بجا آمدن پذیرائی و مرسومات متداوله سخن از واقعه کرمان بیان آمد آن حرارت فریزی و آن آتش غیرتی که در قلب ما مشتعل بود بسخنان مشارالیه تسکین یافت از جمله سخنانش اینکه حاکم هر محلی باید در نظم آن محل سعی باشد هر کس محل نظم باشد باید او را سیاست و تنبیه نمایند خواه ملا باشد خواه سید حاج میرزا محمد رضا باعث فتنه و شرارت بود او را تنبیه نمودند شما هم اگر اقدامی بر ضد دولت کنید تبعید و منفی خواهید گردید .

مجددالاسلام گفت جناب آقا این حاج میرزا محمد رضا از معتبرین علما و پسر مرحوم حاج ابو جعفر نوه مرحوم حاج آقا احمد از شاگردان جناب آخوند ملا کاظم خراسانی است در زهد و ورع و عمل در کرمان شخص اول است ریاست او در کرمان بیش از ریاست جنابعالی است در طهران امروز که ظفر السلطنه او را چوبزد فردا عین الدوله شما را طناب خواهد انداخت . اگر امروز جلو گیری نکنید فردا بصدمه خواهید افتاد .

بنده نگارنده گفت ما نه از راه التجا و اضطرار باینجا آمده ایم چه مقاصد خود را بطور سهل میتوان انجام داد ما بر حسب فرمایش آقای طباطبائی خدمت رسیده برای اطلاع جناب عالی از این واقعه موحشه و اینکه بدانیم آیا شما با خیالات آقایان همراهی دارید یا نه اگر شروع بکار نمودیم شما تا چه اندازه حاضرید .

حاج شیخ گفت من تا يك اندازه همراهی دارم عین الدوله را ملاقات مینمایم يك خلعت برای

بالجمله از خوف رسیدن مدد و قزاق ورود به مدرسه مرحوم حاج ابوالحسن دادند حقیقه احقیاطاً متعصن شدند و انتظار دستور حرکت بوجه احسن میکشیدند از قضایای اتفاقیه کامل مجید و فاضل رشید و عالم وحید و پارع سدید مرحوم سید عبدالحمید شهید سعید رفسی با زبان روزه از حوزه درس ملاذالاسلام غوث المسلمین العالم الزکی والمجتهد النقی آقامیرزا محمد تقی گر گانی مد ظله مراجعت کرده و کتابهای درس در زیر بغل داشته آن هنگامه و شلیک سرباز را دیده خطاب با احمد خان کرد بطور تغیر (مگر تو مسلمان نیستی چرا امر بشلیک دادی مگر اینها مسلمان نبودند اگر دولت از تو مؤاخذنه میکرد میگفتی که ملت هجوم آورده و حبسی را بردند) در خلال این خطابه از قرار مسموع احمد خان گلوله تفنگ را میزند بر سینه این سید سعید و او را شهید مینماید .

زمانیکه سلسله جلیله علمیه و غیرهم متروس و مشحون کرده اند مدرسه را اول ادیب المجاهدین وارد شد در حالتی که خون از ساق او جریان داشت او را در ایوان قبلی طرف غرب خوابانیدند در این اثنا نعش آقا سیدالحمید رحمه الله را نیز وارد کردند و در ایوان شرقی خوابانیدند جناب خلاق المعانی بر بالین آن سید چید نهشته و سؤال کردند (آقا چه میخواستی) از آخر حنجره ناله کشید چنین مفهوم شد که

حاج میرزا محمد رضا صادر می کنم .

مجدد الاسلام گفت جناب آقا صدور خلعت کاریست سهل من و ناظم الاسلام در سال فرامین و خلاع متعدده از دولت برای هر کس صادر میکنیم در این واقعه آقای طباطبائی عزّ ظفر السلطنه را بما وعده داده اند حالشما بر ما منت میگذارید و قوی می دهید که باین اندازه حاضریم که خلعتی صادر کنم در این بین شیخ رو کرد بمجدد الاسلام و گفت : گفتم که مفسد و شریر را باید سیاست و تنبیه نمایند ما اهالی ایران شاه لازم داریم ، عین الدوله لازم داریم ، چوب و فلک و میرغضب لازم داریم ملا و غیر سید باید در اطاعت حاکم و شاه باشند برای يك نفر آخوند که چوب خورده است نمیتوان مملکتی را بهم انداخت این اقدام تو مثل آن مهملاتی است که در روزنامه مینویسی مشروطه و جمهور را در روزنامه اسم بردن و منشاء فساد شدن مشروع نیست در این اثناء بطرف نگارنده رو آورد و گفت : ناظم الاسلام ترا بحقیقت اسلام قسم میدهم آیا این مدارس جدیده خلاف شرع نیست و آیا ورود باین مدارس مصادف با اضمحلال دین اسلام نیست آیا درس زبان خارجه و تحصیل شیمی و فیزیک عقاید شاگردان را سخیف و ضعیف نمی کند مدارس را افتتاح کردید آنچه توانستید درجراید از ترویج مدارس نوشتید حالا شروع به مشروطه و جمهوری کردید نمیدانید در دولت مشروطه اگر من بخواهم روزنه و سوراخ این اطلاق را متعدد نمایم باید مالیات بدهم و اگر يك سوراخ را دو سوراخ کنم باید مالیات بدهم و کذا و کذا .

مجدد الاسلام گفت آقای من دولت مشروطه یعنی دولت مشروعه یعنی باید بموازین شرعیه شاه و کذا در تحت قانون اسلام با السویه باشند طایفه نصاری که مشروطه میگویند مقصودشان عمل بر طبق قوانین موضوعه خودشان است که عقلاء مملکت وضع کرده اند و چون آنها قانون خدائی ندارند و حضرت عیسی (ع) در احکام تکلیفیه قانونی از جانب خدا نیاورده لذا عقلاء مملکت قوانین تکلیفی وضع نمودند و بر طبق آن عمل مینمایند . لکن مسلمانان که مشروطه میگویند مقصودشان عمل بر طبق احکام

آب میخواهد چون آب آوردند تاسی بجد خود کرده با لب تشنه از داردنیا رحلت نمود رحمه الله علیه . حضرت والد خون آن سید را بر صورت و محاسن مالیده بکمر تبه صداها و نالهها بگریه و ندبه بلند شد . این اول قتیل در طریق مشروطه بود .

در این احوال شاهزاده مدیر توپخانه با دسته از قزاق رسید برای نصرت سربازها چون در مدرسه آن سید شهید را مطروح و ادیب سعید را مجروح دید و از دحاه خلق را مشاهده کرد و در کوی و برزن استعداد مرد و زن را ملاحظه نمود فطرت اسلامیتش او را منصرف از خیالات فاسده نموده از جناب ولد - تور العمل خواست فرمود (اگر بخواهید دیگر فعلا اتلاف نفوس و هتک ناموس نشود باید امر نمائید آنچه سرباز و قزاق در این حدود است بروند و منازل و محله را تخلیه نمایند تا ما مشغول تجهیز نعش این سید شهید شده او را بمسجد جامع برسانیم) پذیرفته و تخلیه نمود سرباز و قزاق رفتند .

در این موقع حضرت مستطاب نجات الاسلام و غوث المسلمین شیخ یحیی محمد جعفر صدر العلفاء مدظلّه العالی باجماعت کبیره از علماء و غیرهم وارد شدند و در خفی بعضی خدمت والد اجد معروض داشتند (که بهتر آنست نعش سید را برداشته روانه خانه ابن ابی سنیوم ضامننا خانه او را خراب کرده مال

شرعت و چون بیغیر (ص) ماتکالیف مارا از معاشی و معادی معین فرمود و قرآن را از جانب خدا برای ما نازل کرد ما هم ملتزم هستیم باجراه و عمل بر طبق آن وانگهی مشروطه مقابل مستبدانه است معنی حقیقی آنرا ماجائی اظهار نکردیم و اصلاً در روزنامه چیزی از آن را درج ننمودیم و بمقاد (وامرهم شوری بینهم) جنابعالی هم باید در امور خودتان بمشاورت عمل نمائید و الا شمارا مستبد خواهند گفت ، نگارنده گفت مشروطه و یا جمهوری مقصود از هر دو یکی است چه جمهوری از افراد مشروطه است و مراد از مشروطه سلطنت عمومی و سلطنت ملی است . امروز هیچ يك از احکام اسلام جاری نمیشود ، بنای اسلام بر مساوات است و حال آنکه می بینیم دزد اگر از فقراء باشد او را می کشند و دهنه توپ می بندند و اگر از اغنیاء باشد از او پولی میگیرند و او را مرخص میکنند و اگر آقا زاده باشد با او همراهی میکنند .

مشروطه میگردد (ظفر السلطنه حق ندارد حکم شلیک و کشتن جمعی زنان و اطفال را بدهد) اگر ما مشروطه بگوئیم مقصودمان اینست لاغیر .

در این اثنا شیخ ابراهیم معروف بهینکی ملقب بلسان العلماء که حاضر در آن مجلس بود بصدا درآمد و گفت (جناب آقا . . . مجد الاسلام و ناظم الاسلام امشب آمده اند در اینجا که از جنابعالی استعلام نمایند آیا در واقعه حاج میرزا محمد رضا همراهی دارید یا نه ؟ آیا برای مظلومین کرمان اقدامی میفرمائید یا نه ؟) دیگر از مشروطه و مشروعه حرفی نبود منکر شاه و عین الدوله نشدند منکر نظم و امنیت نمیشدند .

شیخ گفت خبر مقصود مزاح و شوخی بود خواستم حرارت و سورت این دونفر را قدری تسکین دهم و با آنها صحبتی داشته باشم .

مجد الاسلام گفت من قول میدهم هر وقت که دولت ایران مشروطه شود احدی مانع سوراخ شما نشود هر قدر میل دارید سوراخ اطلاق را متعدد کنید یکشاهی مالیات هم ندهید حاضرین

او را بغارت و یغما دهیم) در جواب فرمود (این رأی صواب نیست زیرا چون جمعیت وارد خیابان شوند بتوسط تلقون اطلاع میدهند بدولت لهذا امر بشلیک قزاق و سرباز منما بتدلا اقل پنجاه نفر بقتل میرسد) از اینجهت اقدام نکرده نعش مرحوم سید را بر تخته نهاده علماء اعلام و طلاب عظام از عقب نعش حرکت کرده و جماعتی کفن بگردن انداخته و جزوات قرآن بدست گرفته بوضع استغاثه و تظلم وارد مسجد جامع شدند .

حجة الاسلام والمسلمین آقای بهبهانی و آقای طباطبائی و سایر حجج اسلامیه و تمام طلاب دینیه و اغلب تجار و کسبه در مسجد حاضر گردیدند و نعش مرحوم سید را در مسجد امانت گذاردند .

مناسب است که در اینمقام بدرج چند بند از بیست و پنج بند فصیح الزمان سید رضوان شیرازی پرداخته پس از آن رشته تاریخ را وصل نمائیم .

این درجهای گوهر منظوم شاهوار
افتاد اتفاق که نادیده روزگار
بد نام دین و دولت و بدخواه شهریار

باید که درج کرد بتاریخ روزگار
زیرا که این قضیه بدوران ما چنین
عبدالمجید مفسد فی الارض فتنه جوی